

علل وقوع انقلاب اسلامی ایران؛ چرایی و چگونگی

دکتر عزیز جوانپور هروی^۱

سید محمدرضا موسوی^۲

امیر مهدی علیپور^۳

چکیده

بدون تردید انقلاب اسلامی ایران، بزرگترین انقلاب قرن بیستم بوده است که توانسته تأثیرات گسترده‌ای در سطح داخلی و بین‌المللی برجای بگذارد. وجه تمایز آن با سایر انقلاب‌ها، در تأکید آن بر معنویت و ارزش‌های ملهم از دین اسلام بود، به نحوی که با تکیه بر قدرت فرهنگی منشعب از اسلام و احیای ارزش‌های اسلامی در یک شرایط بین‌المللی و داخلی خاص توانست با بسیج همگانی به پیروزی برسد. بررسی علل انقلاب‌ها، همواره یکی از جذاب‌ترین موضوعات علوم سیاسی و جامعه‌شناسی می‌باشد. تاکنون در خصوص علل وقوع انقلاب اسلامی ایران، دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است. در این پژوهش قصد داریم نارضایتی‌ها و ناکامی اقصاء مختلف جامعه در قالب محرومیت نسبی و همچنین ارتباطات مستقیم و غیر مستقیم ارتش و شخص محمدرضا پهلوی، و تأثیراتی که این روابط بر بروز ناآرامی‌ها و نارضایتی‌ها داشته که پس از آن منجر به وقوع انقلاب شده است را مورد بررسی قرار دهیم.

واژه‌گان کلیدی: انقلاب اسلامی، رژیم پهلوی، محرومیت نسبی، ارتش، نظامی‌گری.

۱- استادیار علوم سیاسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. Azizjavanpour@yahoo.com

۲- دانشجوی دکتری علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

moosaviut@gmail.com

gh_alipour@ut.ac.ir

۳- دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

مقدمه

انقلاب اسلامی ایران یکی از تحولات و پدیده‌های نادر قرن بیستم بود که نه تنها تأثیر عظیمی بر جامعه ایران، بلکه بر نظام بین‌الملل گذاشت، چرا که این انقلاب، مبتکر ارزش‌هایی منشعب از ماهیت دینی خود بود که هم توانست در ساختار سکولار نظام بین‌الملل قرن بیست، به‌عنوان یک پدیده‌ی نو و متمایز ظاهر شود، و هم حکومتی جدید در سطح نظام داخلی ایجاد کند.

بسیاری از رفتارگران پدیده‌هایی نظیر انقلاب را جزء رفتارهای جمعی یا اجتماعی به حساب آورده و تحلیل‌های رفتاری از انقلاب ارائه داده‌اند. با این وصف، انقلاب، گونه‌ای از پاسخ رفتاری جمعی به یکسری نیاز مشترک است که با هدف رهایی از وضع موجود و رسیدن به وضع مطلوب صورت می‌گیرد، و در اثنای شکل‌گیری، مبتکر ارزش‌ها، راه‌حل‌ها و انتخاب ابزارها جهت پاسخگویی به نیاز می‌شود. انقلاب اسلامی ایران نیز، در پاسخ به یک نیاز جمعی شکل گرفت و مبتکر ارزش‌هایی شد که در راستای پاسخگویی به نیاز جمعی خاصی بود (قدیانلو، ۱۳۹۳: ۳۲).

نگاهی به تاریخ ایران قبل از انقلاب اسلامی، مبین این واقعیت است که نوع زمامداری حکومت محمدرضا شاه را سیاست‌های شبه مدرنیستی پهلوی سامان داده بود. سیاست‌هایی که مرحله جدیدی از نارضایتی اجتماعی - اقتصادی و رفاهی اقشار مختلف جامعه و ادغام اجباری سیاسی آن‌ها را به دنبال داشت. عواملی که مردم ایران را از هر طبقه‌ای، به ادراک و فهم این نابرابریها، تبعیض‌ها و بی‌عدالتیها سوق داده بود. افکاری که منطبق و شالوده آن را در عواملی چون فساد دربار و نفرت از سیاست‌های شبه مدرنیستی، نارضایتی نسبت به ناتوانی حکومت در اجرا و گسترش حقوق اساسی افراد و غیره تشکیل

می داد. این موضوعات سبب گردید تا برپایی انقلاب اسلامی اقشار مختلف جامعه را در راستای تظلم خواهی، استیفای حقوق، حکومت قانون، ایجاد دموکراسی، آزادی بیان و گسترش حقوق شهروندی و در یک کلام تقاضاها و خواسته های ملت ایران تحلیل کرد. روندی که نیروهای ملی و مذهبی شامل کارگران، دهقانان و کشاورزان، روحانیون و طبقه متوسط جدید و تحصیل کرده نقش عمده ای داشتند. این نارضاایتها و محرومیت ها باعث شدند تا دورانی از فشرده گی نیروهای اجتماعی که برآیندی از توسعه اقتصادی و سرکوب سیاسی نیروهای اجتماعی که زیر فشار دولت قوی قادر به ابراز وجود نداشتند، مشاهده گردد. مجموع این عوامل شرایط انقلاب را با انفجار و آزاد شدن نیروها از فشرده گی، به واسطه دیدگاه تجددگرایانه اسلامی که از سوی امام خمینی (ره) مطرح شده بود، فراهم کرد (امام جمعه زاده و ابراهیمی، ۱۳۹۵: ۲۸).

مبانی نظری و مفهومی

عمدتا انقلاب را دارای ریشه ای لاتین و اخذ شده از علم ستاره شناسی می دانند. واژه انقلاب که برگردان Revolution است از ریشه لاتین Revolutio مشتق شده است. کلمه انقلاب در لغت به معنایی که تقریبا در یک طبقه هستند، مثل برگشتن، تغییر یافتن از حالی به حال دیگر، واگرایی، دگرگونی، تغییر و تحول ماهیت و واژگون شدن، تعبیر شده است (فرهنگی، ۱۳۸۰: ۲۰). انقلاب، در سیاست به معنی تغییر ناگهانی در یک مسیر می باشد. کاربرد سیاسی این مفهوم، در واقع در اواخر قرن پانزدهم میلادی رواج پیدا کرد. ساموئل هانتینگتون، در تعریفی که از انقلاب ارائه می دهد، معتقد است که، انقلاب یک دگرگونی سریع، بنیادی و خشونت آمیز داخلی، در ارزش ها و

اسطوره‌های مسلط بر یک جامعه، نهادهای سیاسی، ساختار اجتماعی، رهبری، فعالیت و سیاست‌های حکومتی است. اما از دیدگاه رایموند تانتار و مانوس میدلارسکی، انقلاب رویدادی است که در خلال آن، عده‌ای شورشی به صورت غیر قانونی و با بهره‌گیری از قوه قهریه، نخبگان و سران حکومتی را به چالش می‌کشند (میلانی، ۱۳۸۳: ۳۹-۳۸). آنچه که در این تعاریف مشترک است، اشاره به دگرگونی و طغیان خشونت‌آمیز علیه نظم موجود است، و گویی انقلاب بدون فاکتور خشونت، معنای چندانی ندارد. به اعتقاد کالورت هم که می‌توان گفت سرسخت‌ترین موضع را در این باره دارد، انقلاب، شکلی از تغییر حکومت است که به همراه خشونت، رخ می‌دهد. این بحث را می‌توان با گفته انگلس در مورد انقلاب پایان داد، انگلس، با تأکید شدید بر خشونت، می‌گوید: مطمئناً انقلاب، سلطه جویانه‌ترین چیزی است که وجود دارد، عملی است که به خاطر آن، قسمتی از مردم اراده خود را بوسیله توپ و تفنگ و سر نیزه و دیگر وسایل سلطه جویانه، بر قسمت دیگر تحمیل می‌کند. سرانجام، باید گفت نکته مهم و حائز اهمیت در بررسی وقایع انقلابی، توجه به نارضایتی اجتماعی است که در واقع به عنوان یک متغیر مستقل اولیه، همواره به عنوان موتور محرکه انقلاب‌ها، عمل کرده است. اکثر نویسندگان هم بر این باورند که میان خیزش عمومی و نارضایتی اجتماعی، ارتباط مستقیمی وجود دارد (فوران، ۱۳۸۸: ۷۱). اگر بخواهیم تعریفی از انقلاب اسلامی به دست دهیم، می‌توانیم بگوییم که انقلاب اسلامی: عبارت است از دگرگونی بنیادی در ساختار کلی جامعه و نظام سیاسی آن، منطبق بر جهان بینی و موازین و ارزش‌های اسلامی و نظام

امامت، بر اساس آگاهی و ایمان مردم و حرکت پیشگام متقیان و صالحان و قیام قهرآمیز توده های مردم (عمید زنجانی، ۱۳۶۸: ۴۱).

باید گفت انقلاب اسلامی در واقع یک رفتار جمعی و گروهی ملت ایران، در پاسخ به وضعیت نامطلوب بود. اسملسر از جمله متفکرانی است که معتقد است انقلاب‌ها، رفتارهای جمعی به شرایط نامطلوبند. وی رفتار جمعی را بسیج غیر نهادمند (غیر رسمی) برای بازسازی بخشی از کنش اجتماعی، بر اساس عقیده‌ای تعمیم‌یافته می‌داند؛ که مهم‌ترین ویژگی آن (رفتار جمعی)، عقیده‌ی تعمیم‌یافته و یا بازسازی یک جزو از کنش اجتماعی است. وی کنش اجتماعی را تلاش قاعده‌مند یک کنشگر که در یک زمینه‌ی محیطی یا موقعیتی به دنبال دستیابی به هدف یا اهداف مطلوب است، تعریف می‌کند. (اسملسر، ۱۳۸۰: ۱۲).

«به عقیده اسملسر کنش جمعی دارای اجزاء مختلفی است که عبارتند از: ارزش‌ها، هنجارها، بسیج انگیزه در کنش سازمان‌یافته و امکانات موقعیتی در بین چهار جزو کنش اجتماعی، ارزش‌ها بالاترین موقعیت را دارند و امکانات پایین‌ترین جایگاه را. هر نوع از رفتار جمعی، معطوف به یکی از اجزای متمایز کنش اجتماعی است. با این بیان می‌توان رفتار را به چند دسته تقسیم کرد: جنبش معطوف به ارزش، جنبش معطوف به هنجار، طغیان خصومت‌آمیز، هیجان جمعی و هراس» (اسملسر، ۱۳۸۰: ۵).

اسملسر جنبش معطوف به ارزش را کنش جمعی می‌داند که زیر لوای عقیده‌ی تعمیم یافته بسیج شده و حاکی از بازسازی ارزش‌هاست. به نظر وی جنبش انقلابی می‌تواند جنبشی معطوف به ارزش محسوب شود اما عواملی تعیین‌کننده باید فراهم باشند که جنبش انقلابی، جنبشی معطوف به ارزش محسوب شود از جمله شرایط ساختاری، وجود فشارهای

ساختاری متعدد، باور و عقیده‌ای معطوف به بازتعریف یا تحولی ارزشی در جامعه، عوامل و حوادث تسریع‌کننده و شتاب‌دهنده‌ای که باعث تثبیت عقیده‌ی معطوف به ارزش می‌شوند (صباغ، ۱۳۸۶: ۳۱).

تئوری اسملسر دو نتیجه را دربر دارد اولاً انقلاب یک کنش رفتاری جمعی است. ثانیاً ارزش با رفتار ارتباط دارد و انقلاب به‌عنوان یک کنش رفتاری، تحت شرایطی خاص، موجب بروز و شکل‌گیری ارزش‌ها می‌شود. اما تئوری وی، محدود به تعیین شرایط و عواملی است که منجر به ظهور انقلاب ارزشی می‌شود، و درباره‌ی جایگاه دقیق ارزش‌ها در رفتار و توضیح چگونگی بروز ارزش در رفتار توضیح خاصی ارائه نمی‌دهد. برای فهم قضیه‌ی مذکور قبل از واکاوی مفهوم ارزش و نیاز، باید به تعریف و چگونگی شکل‌گیری رفتار پرداخته شود تا بتوان با شناخت دقیق آن به جایگاه نیاز و ارزش در رفتار پی برد (قدیانلو، ۱۳۹۳: ۳۵).

مبحث تعریف و چگونگی شکل‌گیری رفتار، جزء مباحث انگیزش و هیجان در روانشناسی است که روانشناسان این حوزه در اثنای مبحث به توضیح و نحوه‌ی شکل‌گیری رفتار پرداخته‌اند. در تعریف رفتار آمده است: به هر نوع پاسخ ارگانیزم که در مقابل محرک‌های درونی و بیرونی ارائه شود رفتار می‌گوییم، که به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم و با ابزار قابل رویت است (اتکینسون و اتکینون، ۱۳۸۳: ۲۸۷).

عوامل تأثیرگذار در وقوع انقلاب اسلامی

طرح اصول و راهکارهای دولت داری در سایه نظام‌های استبدادی و مطلقه، منجر به ریشه دار شدن فساد، خودکامگی و انفعال سیاسی در دوران پهلوی گردیده است.

موضوعی که در قبل از انقلاب اسلامی، به واسطه طرح مطالبات و خواسته های مردم ایران که با محرومیت نسبی مواجه شده بودند، به چالشی برای دولت محمدرضا شاه تعیین یافت؛ به عبارت دیگر، عدم تمکین دولت پهلوی نسبت به تقاضاهای عمومی در حوزه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، باعث تحلیل مشروعیت نهادهای حاکم گردیده و به عرصه ای برای کشمکش های ملی که بازتاب عقب ماندگی ذهنیت اجتماعی و ساختار پوسیده سنتی بود، تعیین پیدا کرد و رژیم پهلوی را با بحرانی که در مقاله حاضر از آن به عنوان «تله بنیان گذار» یاد می شود، مواجه ساخت (امام جمعه زاده و ابراهیمی، ۱۳۹۵: ۳۳).

تله بنیان گذار در اصطلاح سازمان و سیستم به وضعیتی اطلاق می شود که یک سازمان و نظام سیاسی در مرحله رشد خود، با ناتوانی رهایی از وابستگی به بنیان گذاران و ذهنیت پیشین مواجه میشود (فیرحی، ۱۳۹۱: ۴۰۴). این مفهوم ناظر بر زمانی است که سازمان قادر به توسعه قابلیت های مورد نیاز به جای مهارت های منحصر به فرد از مؤسس نباشد. وضعیتی که باعث تضعیف مدیریت، اتلاف منابع، احتمال از دست رفتن مسیر استراتژیک و در نهایت، مرگ خواهد می شود. اهمیت این موضوع تا آنجاست که جهت ادامه حیات و پیشرفت، باید یک سری از تغییرات به وجود آید؛ مسائلی که بنیان گذاران نسبت به آن واکنش نشان میدهند و آن را به راحتی نمی پذیرند. در واقع، هر نظام سیاسی به مثابه سیستم هوشمند، مراحلی چون تأسیس، کودکی، رشد، بلوغ، فرسودگی و فروپاشی دارد. سیستم ها در عبور از هر مرحله عمر خود به مرحله دیگر، یک دوران گذار را می گذرانند. دوره گذار دوره ای است که سیستم در آن با مشکلات و گاه بحران هایی مواجه می شود. در این میان دو گذار بسیار حساس است (امام جمعه زاده و ابراهیمی، ۱۳۹۵: ۳۴).

یکی گذار بین دوره تأسیس و کودکی که اگر کنترل نگردد، سیستم رو به افول می‌رود و دیگری، گذار بین دوره رشد سریع و بلوغ که هر نظام سیاسی - اجتماعی را دچار تعارضاتی میان بدنه سیستم و مؤسسان می‌کند که با فقدان تصمیم‌گیری صحیح، سیستم وارد تله بنیان گذار خواهد شد (رنانی، ۱۳۸۹: ۶۹). در حقیقت، سلطه و نفوذ بنیان گذار که در دوره طفولیت و آغاز رشد، مطلوب به نظر می‌رسید، حال در شرایطی که سازمان (نظام سیاسی) رشد می‌کند، برای ادامه رشد و تکامل آن غیرقابل تحمل است، چه اینکه، انتقال به دوره بلوغ معمولاً با بحرانی جدی همراه است که این بحران نتیجه اشتباهات ناشی از تکبر، تصمیم‌گیری متمرکز و نبود ساختار مناسب و غیره در دوره رشد سریع است.

از این رو، می‌توان استدلال کرد که یک نظام سیاسی در مرحله تأسیس بایستی به شکل ایجابی توسط بنیان گذار اداره و مدیریت گردد؛ اما در مرحله گذار بین دوره رشد سریع و بلوغ، باید از خودکنترلی بنیان گذار جدا شده و با انعطاف پذیری کنترل همراه شود، یعنی مستقل از بنیان گذار به حیات خود ادامه دهد. از این رو، بحران تله بنیان گذار ممکن است در یکی از دو حالت زیر رخ دهد: الف: نظام سیاسی قادر به توسعه آن دسته از توانمندی‌های لازم نیست که در دوره بلوغ باید جایگزین مهارت‌های منحصر به فرد بنیان گذار باشد. ب: بنیان گذاران نمی‌خواهند یا نمی‌توانند عملاً و به طور مؤثر، به خودگردانی سیستم رضایت دهند و کنترل مستقیم و متمرکز خود را کاهش دهند و یا حتی حذف کنند (فیرحی، ۱۳۹۱: ۴۰۵).

با توجه به مطالب فوق، تله بنیان گذار که در ابتدا مرحله ای ذهنی است، هم به خود بنیان گذاران بازمی‌گردد و هم اینکه به پیروان سرایت می‌نماید. بنیان گذاران چنانچه باور مطلق به همه آراء و افکار خود داشته باشند و یا اینکه همواره نگران از دست دادن

اقتدار مطلق خود باشند و یا نوعی دشمن هراسی در آن‌ها وجود داشته باشد، اجازه بروز و ظهور هیچ‌گونه آراء متضادی را نمی‌دهند و در این صورت مانع مشارکت دیگر اذهان خواهند شد و مستمراً با پیش‌پنداشت‌های خود جامعه را اداره خواهند کرد. ولو اینکه مشارکت دیگران به نفع اعضای یک مجموعه (نظام سیاسی) باشد و رضایت حاصل کند. همچنین، از مختصات تله بنیان‌گذار این است که سیستم، دیگر نمی‌تواند روی منحنی طبیعی عمر خود حرکت کند و انرژی حیاتی خود را تا حداکثر ممکن بالا ببرد (رنانی، ۱۳۸۹: ۶۹). نظام سیاسی در این شرایط، بی‌آنکه راه برون‌رفت مطمئنی پیدا کند، به حیات علیل و بیمار خود تا زمانی ادامه می‌دهد که نیرویی از درون یا بیرون، اعم از کودتا، انقلاب یا جنگ بدان پایان دهد (فیرحی، ۱۳۹۱: ۴۰۶).

با توجه به گزاره‌های این مفهوم، به نظر می‌رسد که نظام پهلوی دارای دو مشکل اساسی بود؛ از یک سو، نظام سیاسی قادر به خلق مهارت‌های لازم برای حل بحران در درون خود و مجلس نبود و به همین دلیل، هر لحظه نیازمند استفاده از قوه قهریه بود. از سوی دیگر، محمدرضا شاه با توجه به خصلت استبدادی و شخص‌محور، نمی‌توانست موجبات خودگردانی نظام را فراهم کند، کنترل‌های مستقیم را کاهش دهد و به نظارت اکتفا کند.

الف) محرومیت نسبی اقشار مختلف جامعه (کشاورزان-کارگران-روحانیون)

کشاورزی ایران در فاصله سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۵۷ دستخوش دگرگونی کیفی عظیمی گردید که ناشی از اثرات پردامنه برنامه اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ بود، برنامه‌ای که در محور «انقلاب سفید» قرار می‌گرفت و به موجب آن، وجه تولید دهقانی سهم‌بری

که قرن‌ها در ایران مرسوم بود، جای خود را به کشاورزی سرمایه‌ای داد که تأثیرش بر زمین‌داری، ساختار طبقاتی روستاها و عملکرد کشاورزی بسیار بارز و عمدتاً منفی بود (فوران، ۱۳۷۸: ۴۷۲). موضوعی که باعث از بین رفتن کشاورزی بومی و وابستگی هر چه بیشتر ایران به محصولات کشاورزی دول خارجی گردید. علاوه بر این، بررسی‌های وزارت کشاورزی، ارقامی را نشان می‌داد که بر اساس آن، بهره‌برداران کوچک از زمین‌های کشاورزی، تنها قادر به فروش نیمی از تولیدات خود بودند.

پس از کودتای ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۳۶ به واسطه اعتصابات که از سوی کارگران به وقوع پیوست، نوع نگاه دولت به موضوعات کارگری بیشتر امنیتی شد که نتیجه چنین نگرشی، عدم وجود اتحادیه یا تشکل مستقل بود و اتحادیه‌هایی که پس از این سال‌ها تا سال ۱۳۵۷ فعالیت می‌کردند، به نوعی وابسته به دولت بودند (حبیب‌زاده، ۱۳۸۷: ۵۳). وضعیتی که در آن طبقه کارگر را با محرومیت نسبی از حیث معیشتی مواجه کرده بود. همان‌طور که کائینگهام اعتقاد دارد: «دولت‌های گوناگون ایران هرگز به بهبود وضع کارگران به مثابه هدفی به خودی خود انسان دوستانه و یا اجتماعی علاقه‌ای نداشتند، ولی خود را تنها به پیشگیری از برخاستن عناصری از میان کارگران که ممکن است خطری برای زمین‌داران ثروتمند به شمار آیند، سرگرم کرده‌اند» (لاجوردی، ۱۳۶۹: ۳۴۵).

در این دوره، طبقه کارگر به طور قابل توجهی به درجه‌ای از رشد و آگاهی طبقاتی برای مقابله با دولت رسیده بود، قدرتی که نه در سازمان، بلکه در کمیت و کیفیت نارضایتی این طبقه وجود داشت و منجر به همراهی آن‌ها به شکل اعتصاب و تعطیلی کارخانه‌ها به ویژه در حوزه‌های نفتی و پالایشگاه‌ها شده و در تشدید بحران مالی و سیاسی حکومت نقش اساسی داشته است (رهبری، ۱۳۸۴: ۲۵۳). در اعتصابات اولیه خواست

کارگران عمدتاً اقتصادی بود. رشد اقتصادی اولیه، افزایش توقعات و انتظارات عمده و بروز بحران و مشکلات اقتصادی ذهنیت عمومی را آماده نارضایتی و واکنش ساخته بود و طبعاً کارگران نیز از این قاعده کلی بیرون نبودند (حبیب زاده، ۱۳۸۷: ۷۶). پیرو این اعتصابات، کارگران خواسته های سیاسی را بر خواسته های اقتصادی خود افزودند. در نتیجه نه تنها بسیاری از پالایشگاه های نفت تعطیل شد، بلکه بیشتر میدان های نفت نیز از کار بازایستاد (لاجوردی، ۱۳۶۹: ۴۲۶). و متعاقباً کارکنان ارتباطات، حمل و نقل، بانک ها، بیمارستان ها و کارگران کارخانه های کاغذسازی، ماشین سازی، ابزارسازی، دخانیات، بافندگی، ذوب آهن و سایر بخش ها نیز به جرگه نفتگران اعتصابی پیوستند. در واقع، پرولتاریای صنعتی به همراه کارگران اداری در صنایع مشابه در اعتصابات و تظاهرات شرکت می کردند و بر این اساس به گونه ای مؤثر و موفقیت آمیز باعث تعطیلی خدمات و صنایع حساس می شدند. تا آنجا که همه کارگران پیشنهاد افزایش بسیار زیاد دستمزدها را رد کردند و به اعتصاب ادامه دادند و همواره از مواضع آیت الله خمینی (ره) پشتیبانی به عمل می آوردند و خواهان اوج گیری جنبش اجتماعی بودند (فوران، ۱۳۷۸: ۵۷۰). به عبارت دیگر، اهمیت موضوع تا آنجا است که در این انتقال یعنی انتقال از خصلت اقتصادی به سیاسی، امام خمینی (ره) نقش بسیار مؤثری را ایفا مینماید. بیانات ایشان در طول این سال ها خصوصاً سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ به جهت ویژگی روشنگری و آگاهی بخشی که داشت توانست به تعمیق و جوب انقلاب در اذهان بیانجامد و برون داد این تعمیق نیز ایمان به این نکته بود که بهبودی شرایط اجتماعی تنها با انقلاب امکان پذیر خواهد بود (حبیب زاده، ۱۳۸۷: ۷۵).

با به قدرت رسیدن محمدرضا شاه، دور جدیدی از تحولات اجتماعی در تاریخ معاصر ایران آغاز گردید. به طوری که الگوی نوسازی در عصر محمدرضا شاه، اساس حکومت رانی را اصول ملی‌گرایی، سکولاریسم و حکومتی‌عاری از نفوذ مذهب تشکیل می‌داد، تا آنجا که می‌توان استدلال کرد، ویژگی اصلی سیاست‌های اصلاحی و حکومت‌مورد نظر شاه، نشان‌دن کلیتی‌مدرنیستی به جای کلیت اسلامی بود که باعث ایجاد شکاف میان دولت و ملت گردید. یکی از جمله مسائلی که باعث سیاست‌زدن هر چه بیشتر جامعه روحانیت شد، اقدامات غیردینی رژیم پهلوی بود. به طوری که رژیم پهلوی با طرح مسائلی چون انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی، حذف سوگند به قرآن، طرح ورود زنان به انتخابات در سال ۱۳۴۲، تصویب کاپیتولاسیون، اجرای ناسیونالیسم و سنت‌های قبل از اسلام با اقداماتی همچون بزرگداشت جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی به مبارزه با جامعه دینی سوق پیدا کرد (امام جمعه زاده و ابراهیمی، ۱۳۹۵: ۴۶).

از نظر جامعه‌آنچه که از مفهوم اصلی اعلام تاریخ ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی مستفاد می‌گردید، علاوه بر جدا کردن ملت ایران از هزار و چهارصد سال تاریخ اسلامی و بی‌ارزش تلقی کردن آن محسوب می‌شد، ناظر بر متصل ساختن جامعه به دو هزار و پانصد سال تاریخ شاهنشاهی و همچنین به مفهوم اسقاط رسمیت مذهب اسلام و شیعه اثنا عشری و اعلان رسمیت ایدئولوژی شاهنشاهی و فرهنگ غربی بود. همچنین در مهر ۱۳۴۱ رژیم پهلوی لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را به تصویب رساند. به موجب این لایحه، واژه اسلام از شرایط انتخاب‌کنندگان حذف شده بود، انتخاب‌شوندگان نیز به جای اینکه مراسم تحلیف را با قرآن به جای آورند، می‌توانستند این کار را با هر کتاب آسمانی انجام دهند. موضوعی که مخالفت علما و روحانیون را در پی داشت، چراکه رژیم شاه با

این مصوبه، ضمن آنکه اندیشه تداوم و تشدید سیاست تضعیف روحانیت را در سر می پروراند، در جهت تقویت بیگانگان و غیرمسلمانان گام برمی داشت (پزشکی، ۱۳۸۱: ۷۳-۷۵). اقدامات شاه جهت تحمیل فرهنگ تا آنجا بود که طبقه روحانیت را به مقابله و مخالفت با رژیم واداشت. در این رابطه، رژیم پهلوی از آموزش و پرورش به مثابه یک خرده سیستم دولتی برای مشروعیت دادن به نظام، استفاده گسترده می کرد. به طوری که آموزش و پرورش به محفلی برای اهداف فرهنگی در روند نوگرایی به حساب می آمد، موضوعی که با نگاه به محتوای کتاب های درسی می توان به ماهیت سیاست های فرهنگی پهلوی دوم پی برد.

افزون بر آن، ترویج غرب گرایی حوزه دانشگاه را نیز فراگرفت که نمود خود را در نوع پوشش و حجاب بانوان آشکار کرده بود؛ برای مثال، ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در پاسخ به درخواست شهربانی در سال ۱۳۵۵ برای جلوگیری از ورود دختران چادری به دانشگاه، این گونه پیشنهاد می کند: با سخره کردن این دخترها و هو کردن کلاغ سیاه و نظیر آن، کاری کنند که نتوانند با چادر بیایند یا چادر را از سر بردارند (نواختی مقدم و انوریان اصل، ۱۳۸۸: ۱۲۱)؛ آن گونه که باری روبین بیان میدارد: «در عرصه و معرفی فرهنگ و تمدن غرب به مردم ایران بدترین و مبتذل ترین جنبه های این فرهنگ انتخاب شد که ضربه حاصله از آن برای جامعه مذهبی و سنت گرای ایران قابل تحمل نبود».

ب) ضعف بنیان مشروعیتی رژیم و گرایش میلیتاریسم

یکی از اصلی‌ترین عوامل سوق یافتن محمدرضاشاه به نظامی‌گرایی ضعف بنیان مشروعیتی و فقدان ریشه‌های مردمی و معنوی حکومت پهلوی در بطن جامعه ایران بود. در حقیقت، حتی یک پادشاه هم نمی‌تواند جدای از مردم کشور خود در نظر گرفته شود، اگر این تعریف اولمان از سلطنت را بپذیریم که؛ سلطنت همان دولت است و تاج و تخت سلطنتی، نشانه پیوندی معنوی و حقوقی است که پادشاه و کشور را به هم متصل می‌کند، بنابراین یک پادشاهی، هم پادشاه و هم مردم را شامل می‌شود. این مطلب، همان راه حل انتزاعی ساده‌ای بود که هرگز محمدرضاشاه، به آن توجهی نکرد، یا اصلاً آن را نمی‌دانست. نکته اساسی و قابل توجهی که در اینجا باید به آن اشاره کرد، این است که در مواجهه با یک حرکت اعتراض آمیز اجتماعی و سیاسی، می‌بایست از گرایش آن به سمت راه‌های خشونت آمیز ممانعت به عمل آورد و برای اینکه چنین نتیجه‌ای در رویارویی با یک حرکت یا جنبش اعتراض آمیز حاصل شود، باید راه‌های مسالمت آمیزی را برای انتقال خواسته‌های افراد معترض، در نظر گرفته شود. بنابراین حکومت با صرف هزینه‌ای کمتر و به شکلی آسانتر می‌تواند قدرت خود را در سطح جامعه اعمال کند. در واقع، خشونت وقتی از سوی یک حکومت به کار گرفته می‌شود که راه‌های دیگر برای اعمال قدرت، با ناکامی مواجه شده باشند، و هدف قدرت آنقدر اهمیت داشته باشد که اعمال‌کننده قدرت، دیگر به تبعات و اثرهای منفی آن اهمیت ندهد (دولت آبادی، ۱۳۹۴: ۱۳۷).

وابستگی نظامی رژیم: چنانچه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، آغاز وابستگی روز

افزون ایران به ایالات متحده، بویژه در حوزه نظامی و لجستیکی آن بود. این وابستگی در

دراز مدت باعث شد تا شاه ایران به ارتش به عنوان تنها سرچشمه و منبع واقعی قدرت خود نگاه کند و برای بقای حکومت، آن را تکیه گاه امن خود قرار دهد. محمدرضا پهلوی پس از کودتا، قدرت خود را با بهره گیری از نیروهای نظامی و بخصوص رهبران کودتا تثبیت و محکم کرد. برای استمرار این روند، یعنی استوار کردن حکومت بر اساس پایه مشروعیتی زور، لازم بود تا ارتش به عنوان تنها حامی داخلی قدرتمند شاه ایران، تقویت گردد. توسعه نیروی انسانی ارتش در یک دوره زمانی چهارده ساله از ۲۰۰ هزار نفر در سال ۱۳۴۲، به ۴۱۰ هزار نفر در سال ۱۳۵۶ افزایش یافت و حتی قرار شده بود که در سال ۱۳۶۱ به مرز ۷۶۰ هزار نفر هم برسد. همچنین بودجه نظامی اختصاص داده شده به ارتش ایران در سال ۱۳۴۲، در حدود ۲۹۳ میلیون دلار بود که در سال ۱۳۵۲، این رقم به مرز ۸/۱ میلیارد دلار رسید و در سال ۱۳۵۵، این هزینه چیزی حدود ۳/۷ میلیارد دلار و سپس در سال ۱۳۵۷، در حدود ۱۰ میلیارد دلار برآورد شد. این هزینه ها در حالی به حوزه ارتش اختصاص داده شد، که به بخش های دیگر نظیر آموزش و بهداشت، هزینه های بسیار کمی اختصاص یافت. بنابراین می توان گفت که ؛ این تفاوت فاحش، بی شک نمایانگر تفکر نظامی گری و میلناریستی شاه ایران بود (صلاحی، ۱۳۸۶: ۴۵۶). در سال ۱۳۴۶، ارتش ایران تقریبا به طور کامل به صنایع و تکنولوژی نظامی ایالات متحده وابسته شده بود. افزون بر قرارداد نظامی بین دو کشور، دولت ایران با دولت ایالات متحده در پیمان سنتو نیز هم پیمان شده بود.

حضور مستشاران آمریکایی: پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نفوذ ایالات

متحده در ایران گسترش یافت و افسران این کشور برای آموزش نظامی ارتش ایران، روانه پادگانها، پایگاهها و دیگر ارگانهای نظامی شدند. برخورد آنها با افسران

ایرانی که در میان آنها افسران دل سپرده به ملت هم وجود داشتند، بسیار زنده و تحقیرآمیز بود. رفتارهای تحقیرآمیز و نخوت آلود آنها، موجب سرخوردگی و از میان رفتن احساس اعتماد به نفس در میان بسیاری از افسران ایرانی می شد (مشایخ، ۱۳۸۰: ۱۱۵). همچنین در این باره می‌توان به سخنان سناتور آمریکایی، هیوبرت همفری در سال ۱۹۶۰ اشاره کرد که اعلام کرده بود: می‌دانید یکی از فرماندهان ارتش ایران به یکی از آمریکاییان گفته است، به برکت کمک‌های آمریکا، ارتش ایران در موقعیت خوبی است و می‌تواند با مردم غیرنظامی کشور به خوبی مقابله کند (فوران، ۱۳۸۰: ۴۴۶).

به این ترتیب از یک طرف، ارتش ایران هر چه بیشتر به سوی وابستگی فنی و لجستیکی حرکت می‌کرد و احساس سرخوردگی نظامیان و بی‌ارادگی در میان آنان بیشتر می‌شد، و از طرف دیگر، خود این مسأله وابستگی، بهانه‌ای را برای مخالفان رژیم پهلوی مهیا کرد، که می‌توان به سخنان امام (ره) در سال ۱۳۵۷ اشاره کرد: ما نمی‌خواهیم که وقتی می‌رویم سراغ نظامی‌هایمان، وقتی می‌رویم سراغ لشکرمان، آمریکایی‌ها بیایند اداره‌اش بکنند، ... تحت نظارت مستشارهای آمریکایی باشند، یک ارتش انگل درست کنند، یک ارتشی که مال ایران را صرف در راه آنان بکنند و آنها تحت نظارت و تربیت مستشارهای آمریکایی، برای آمریکایی‌ها بخواهند کار بکنند. به این ترتیب با توجه به روند افزایش مستشاران آمریکایی، که در اواخر انقلاب تعدادشان از چهل هزار نفر هم گذشته بود، و تصویب قانون کاپیتولاسیون در مجلس، که به منظور محافظت و مصونیت آنها، تصویب شده بود، طبیعی بود که

مخالفان رژیم پهلوی، اعتراضات خود را گسترش دهند و وابستگی ایران به ایالات متحده را در رأس مخالفت های خود قرار دهند (دولت آبادی، ۱۳۹۴: ۱۴۲).

ایجاد سازمان های امنیتی موازی: محمدرضا شاه در کنار ارتش، سازمان های

امنیتی دیگری را نیز گسترش داد. اعضای نیروهای ساواک، در مجموع، بالغ بر ۵۳۰۰ مأمور تمام وقت را شامل می شد، به اضافه این آمار، سازمان ساواک شمار بسیاری از مأموران و جاسوسان ناشناس را نیز در بر می گرفت (زیباکلام، ۱۳۸۸: ۲۱۸-۲۱۹).

افزون بر ساواک، دو سازمان امنیتی دیگر هم، یعنی بازرسی شاهنشاهی و رکن دو ارتش وجود داشتند که به امر نظارت مشغول بودند. اداره سازمان بازرسی شاهنشاهی را که در سال ۱۳۳۷ تأسیس شده بود، حسین فردوست، دوست دوران کودکی شاه بر عهده گرفته بود. مهم ترین کارویژه های این سازمان، نظارت بر ساواک، جلوگیری از دسیسه ها یا کودتاها، نظامی احتمالی و ارائه گزارشهایی درباره خانواده های ثروتمند ایران بود. رکن دو ارتش، در سال ۱۳۴۲، و به تقلید از اداره دوم فرانسه تشکیل شده بود. این سازمان به عنوان قسمتی از تشکیلات نیروهای مسلح، علاوه بر گردآوری اطلاعات سری نظامی، دو سازمان ساواک و بازرسی شاهنشاهی را نیز از نزدیک تحت نظر داشت. پس از توسعه ارتش و قبضه کامل قدرت در دستان شاه، شاه برای جلوگیری از وقوع کودتا بوسیله امرای ارتش، وظیفه اطلاعات و ضد اطلاعات را به رکن دوم ارتش واگذار نمود. پس از ساواک رکن دوم ارتش جایگاه خاصی داشت. و همه رؤسای ساواک از تیمور بختیار، پاکروان گرفته تا مقدم که آخرین آنها بود، رییس رکن دوم ارتش بوده و همگی آموزش دیده آمریکا بودند. از طرف دیگر برای کنترل ارتش و فرماندهان آن، و جلوگیری از فعالیتهای ضد رژیم در ارتش، ضد اطلاعات ارتش

از سوی آمریکایی‌ها به وجود آمد، که فقط طبق راهنمایی آنها عمل می‌کرد. ضد اطلاعات ارتش به خصوص در دوره‌ای که تاج بخش بر آن ریاست می‌کرد، از زجر دادن و کشتن بیم و هراسی نداشت، بلکه برایش لذت بخش و مفرح هم بود و حتی از تعریف کردن آن لذت می‌برد. محمدرضا شاه که خودش بوسیله یک کودتای نظامی به قدرت بازگشته بود، ترس شدیدی از رخ دادن کودتایی مشابه بر علیه خودش داشت. ترس و وسواس او آنقدر پیش رفت که به کلی دست و پای ارتش را بست و عملاً آن را به یک فرمانبر بدون قوه تعقل تبدیل کرد، به عبارت دیگر ارتش ایران، یاد گرفته بود که مجری باشد نه متصدی. نظام کنترل شخصی بر ارتش، بنیان نهاده شده توسط رضا شاه بود که در دوره سلطنت پسرش نیز ادامه یافت. این نظام به قدری ابتکار عمل افسران ارتش را فلج کرده بود که در سال ۱۳۵۷، قادر نبودند از درون ارتش، یک رهبر نظامی جایگزین شاه کنند، و چاره‌ای نداشتند جز اینکه حکومت او را حفظ نمایند (کرونین، ۱۳۷۷: ۴۱۶).

بر اساس مطالب مطرح شده، در مورد حکومت پهلوی باید گفت که محمدرضاشاه می‌توانست به جای تقویت ارتش و صرف هزینه‌های سنگین در بخش نظامی، با ایجاد مکانیزمی برای جذب خواسته‌های افراد، نه تنها به مشروعیت حکومت خود اضافه کند، بلکه هزینه‌های تأمین امنیت داخلی را نیز کاهش دهد. استدلال ما در اینجا این است که، تکیه به راه‌های ساده اعمال قدرت و تقویت نیروهای نظامی، دولت پهلوی را از گرایش به سمت جذب آرای مخالفین بازداشت. به عبارت دیگر، اصلاحات و هزینه‌هایی که توسط محمدرضاشاه برای تقویت ارتش به کار گرفته شدند، نه تنها امنیت داخلی را به ارمغان نیاوردند، بلکه خودشان موجب تحریک بیشتر مخالفین شدند،

چرا که این اصلاحات و هزینه‌ها، موجب شدند تا تبعیضهای شدیدی در جامعه به وجود آید(دولت آبادی، ۱۳۹۴: ۱۳۷).

نتیجه‌گیری

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در بهمن ماه سال ۵۷ سر منشأ تحولات عظیمی نه تنها در داخل ایران بلکه در منطقه و جهان گردید و به‌عنوان یک پدیده‌ی نو در پاسخ به تحولات و مسائل داخلی و بین‌المللی ظهور یافت. ظهور این انقلاب موجب شکل‌گیری ارزش‌هایی شد که ملهم از ماهیت اسلامی آن بود و با تکیه بر همین ارزش‌ها، به تعریف جدیدی از بازیگران و صحنه‌ی بین‌الملل پرداخته و ایجادگر حکومتی بدیع در سطح داخلی شد. این انقلاب به دلیل داشتن ماهیت فراملی و نوع ایدئولوژی ملهم از اسلام، که کلیه‌ی انسان‌ها را فارغ از نژاد و جنسیت مورد توجه قرار می‌دهد. نقش بارز اسلام و تشیع در شکل‌گیری و محتوای انقلاب اسلامی ایران است که انقلاب‌شناسان را به سوی برجسته‌سازی نقش فرهنگ در انقلاب سوق می‌دهد به گونه‌ای که برخی این انقلاب را منشاء شکل‌گیری نسل جدید انقلاب‌ها، تحت عنوان انقلاب فرهنگی می‌شناسند. با این حساب، همچنان‌که انقلاب‌های کمونیستی در پاسخ به نیاز و اوضاع اقتصادی ظهور کرده و شکل می‌گیرند و مروج اندیشه‌های اقتصادی نیز می‌شوند، انقلابی که فرهنگی است، چیزی که برای عرضه و صدور ارائه می‌دهد، از جنس فرهنگ است. ارزش‌ها همیشه هسته‌ی اصلی و خمیرمایه‌ی فرهنگ را شکل می‌دهند. به گونه‌ای که بنیان فرهنگ بر جنبه‌ی شناختی خود یعنی ارزش‌ها نهاده شده است. نتیجه این‌که یکی از وجوه فرهنگی که انقلاب اسلامی برای صدور در نظر گرفته "ارزش‌های انقلاب" است، که برگرفته از جهان‌بینی و فرهنگ اسلامی است.

همساز با آموزه‌های نظریه روان‌شناختی محرومیت نسبی، شاهد آن بودیم که قدرت و توانایی ادراک مردم ایران از طریق سازوکارهای موجود دائماً تقویت گردیده بود. با توجه به اینکه احساس محرومیت ابتدا در ذهن افراد شکل می‌گیرد، می‌توان عنوان کرد که اقبال مختلف مردم ایران با توجه به نادیده گرفته شدن خواسته‌ها، مطالبات و حقوق اساسی خود در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود را مستحق دستیابی و پیشرفت در آن میدانستند، از سوی رژیم پهلوی دچار احساس محرومیت شده‌اند؛ بنابراین، در بعد از سقوط رضاشاه که به طور نسبی حقوق مردم تأمین شده بود، نوع محرومیت با توجه به نظریه گر به محرومیت نسبی صعودی تبدیل گردید، یعنی پس از سقوط رضاشاه به واسطه تغییرات و رشد اندک ایجاد شده، انتظارات و تواناییها به صورت همسان و هماهنگ با هم روند صعودی را طی می‌کردند بدون اینکه تعارضی با هم داشته باشند؛ اما بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مردم شاهد تضییع و پامال شدن حقوق خودشان شده‌اند که باعث شد توانایی و امکانات، این بار از سوی محمدرضاشاه متوقف شوند، اما انتظارات مردم و روحانیت ثابت ماند. لاجرم در این شرایط، نوع محرومیت به محرومیت نسبی نزولی تغییر پیدا کرد. این عدم تطابق بین انتظارات و امکانات یا تواناییها، خود را به شکل وقوع انقلاب اسلامی نشان داده است.

منابع

- ۱) اتکینسون و اتکینون (۱۳۸۳). **زمینه روانشناسی هیلگارد**، ترجمه حسن رفیعی، تهران: نشر ارجمند.
- ۲) اسملسر، نیل (۱۳۸۰). **تنوری رفتار جمعی**، ترجمه رضا دژاکام، تهران: موسسه یافته‌های نوین.
- ۳) امام جمعه زاده، جواد و علی ابراهیمی (۱۳۹۵). «تحلیل جامعه‌شناسانه وقوع انقلاب اسلامی؛ با تاکید بر نظریه محرومیت نسبی تد رابرت گر و اندیشه‌های امام خمینی»، **فصلنامه دانش سیاسی**، شماره ۲۳.
- ۴) باقری دولت آبادی، علی (۱۳۹۴). «تاثیر اقدامات محمدرضا شاه در حوزه ارتش بر وقوع انقلاب اسلامی ایران»، **فصلنامه رهیافت انقلاب اسلامی**، شماره ۳۲.
- ۵) پزشکی، محمد و همکاران (۱۳۸۱). **انقلاب اسلامی و چگونگی رخداد آن**، قم: دفتر نشر معارف.
- ۶) حبیب زاده، افشین (۱۳۸۷). **مشارکت سیاسی طبقه کارگر در ایران**، تهران: کویر.
- ۷) رنانی، محسن (۱۳۸۹). «توسعه ملی در کمند سیاست»، **آیین**، شماره ۲۸ و ۲۹.
- ۸) رهبری، مهدی (۱۳۸۴). **درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی ایران**، بابلسر: دانشگاه مازندران.
- ۹) زیبا کلام، صادق (۱۳۸۸). **مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی**، تهران: نشر روزنه.
- ۱۰) صباغ، جواد (۱۳۸۶). **انقلاب اسلامی جنبشی معطوف به ارزش**، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۱۱) صلاحی، سهراب (۱۳۸۶). **ایران و انقلاب اسلامی**، تهران: انتشارات دانشگاه امام حسین (ع).
- ۱۲) عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۶۸). **انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن**، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۱۳) فرهنگی، محمدحسین (۱۳۸۰). **انقلاب اسلامی ریشه‌ها و پیامدها**، تبریز: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.

- ۱۴) فوران، جان (۱۳۸۰). **مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران**، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر غزال.
- ۱۵) فیرحی، داود (۱۳۹۱). «امام خمینی (ره) گفتمان تجدد اسلامی»، **فصلنامه علوم سیاسی**، شماره ۵.
- ۱۶) قدیانلو، زهرا (۱۳۹۳). **مدلی از صدور انقلاب اسلامی بر مبنای نیازهای جامعه‌ی هدف مطالعه موردی: جوانان لبنان، بحرین و عراق**، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشکده روابط بین‌الملل.
- ۱۷) کرونین، استفانی (۱۳۷۷). **ارتش و حکومت پهلوی**، ترجمه غلامرضا بابایی، تهران: انتشارات خجسته.
- ۱۸) لاجوردی، حبیب (۱۳۶۹). **اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران**، ترجمه ضیاء صدیقی، تهران: شرکت سهامی نشر نو.
- ۱۹) مشایخ، نصیر (۱۳۸۰). **پلنگ سیاه: زندگانی اشرف پهلوی**، چاپ اول، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۲۰) میلانی، محسن (۱۳۸۳). **شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی**، تهران: انتشارات گام نو.
- ۲۱) نواختی مقدم، امین و حامد انوریان اصل (۱۳۸۸). «مبانی ایدئولوژیک سیاست‌های فرهنگی رژیم پهلوی»، **مطالعات انقلاب اسلامی**، شماره ۱۹.